

دستور سخن

تألیف میرزا محمد تقی کمال‌الدین متخلص به سنجر ایرانی

اثر: دکتر علی اشرف صادقی*

(ص ۱۶۳ تا ۱۶۷)

چکیده

این مقاله دربارهٔ یک دستور ناشناخته زبان فارسی بحث می‌کند که در اواخر قرن سیزدهم ق / نوزدهم در هند نوشته شده و مؤلف آن یک ایرانی ساکن هند به نام سنجر ایرانی است. این کتاب دستور سخن نام دارد و با دستور زبان دیگری که مقارن همین ایام توسط میرزا حبیب اصفهانی در ترکیه نوشته شده هم‌نام است. واژه‌های کلیدی: دستور زبان، دستور سخن، میرزا حبیب اصفهانی، سنجر ایرانی، ترکیه، هند.

آنچه تاکنون با نام دستور سخن می‌شناختیم کتابی بود که میرزا حبیب اصفهانی هنگام اقامت خود در استانبول به این نام تألیف کرده بود و در سال ۱۲۸۹ قمری یعنی ۱۳۳ سال پیش از این در همانجا به چاپ رسانده بود. این کتاب پس از انتشار در ایران به شهرت رسید و اصطلاح دستور زبان برای کلمه گرامر فرنگی از نام این کتاب گرفته شده است. اما کتاب دیگری نیز با این نام وجود دارد که در هندوستان نوشته شده و مؤلف آن نیز ایرانی است، ولی ظاهراً هیچگاه به ایران نیامده و دستوردانان ما از وجود آن مطلع نبوده‌اند. خانباامشار نیز آن نام را در

فهرست کتابهای چاپی فارسی نیاورده است. تاریخ چاپ این کتاب ۱۲۹۶ هجری قمری، یعنی هفت سال بعد از کتاب میرزا حبیب است.

از احوال مؤلف جز آنچه خود در [پیشگفتار] و [مقدمه] و [مؤخره] کتاب آورده اطلاع دیگری در دست نیست. وی محمدتقی عبدالعطوف پسر میرزا خسروخان زند قزوینی، ملقب به کمال‌الدین و متخلص به سنجر ایرانی است. طبق عبارت خود او «به واسطه توارد سوانح زمان به عزم سیاحت اطراف و اکناف جهان از مملکت ایران مینو نشان بیرون آمده، قاطبه ممالک روم و روس و اغلب بلاد افریقا و پاره‌ای از عربستان را سیاحت نموده، از هر چمنی گلی و از هر باغی میوه [ای] چیده و در بعضی از ممالک مذکوره نیز به خدمات شایسته سرافراز می‌بودم تا آنکه باز همتم پریدن آغاز و کمیت رهوار عزمم به طرف هندوستان بهجت توأمان به تک و تاز آمده از راه حجاز با جهاز^۱ پی سپر شدم ...».

وی پس از رسیدن به هندوستان به حیدرآباد دکن رفته و چون از حسن تربیت مختارالملک سر سالار جنگ شجاع‌الدوله بهادر وزیر آن خطه، مردم حیدرآباد را به زبان دری آشنا دیده این کتاب را برای فارسی‌آموزان آنجا تألیف و به نام این وزیر موشح کرده است. وی در پایان کتاب می‌گوید این کتاب را در حال تنگدستی و پریشانی و بی‌روزگاری نوشته است.

متن کتاب ۸۲ صفحه و مؤخره آن نیز ۲ صفحه است. مؤلف کتاب را به یک مقدمه و چهارده دستور و یک خاتمه تقسیم کرده است.

مقدمه در بیان معنی پارسی و انواع آن است.

دستور اول در بیان چگونگی اصطلاح پارسی است؛

دستور دوم در بیان تعداد حروف تهجی آنچنانکه پارسیان بدان تکلم کنند؛

دستور سوم در بیان تفرقه دال و ذال؛

دستور چهارم در بیان کلمه و کلام و مصدر و مشتق و جامد و علامت مصدر و

متعدی و لازم و معروف و مجهول؛

دستور پنجم در بیان علامتهای هر یک از صیغه‌های ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام؛

دستور ششم در بیان صیغه‌های افعال پارسی؛

دستور هفتم در بیان اسم مکان و زمان و حروف تشبیه و ادوات اشارهٔ پارسیان؛
دستور هشتم در بیان ضمائر است؛

دستور نهم در بیان جواز تبدیل بعضی از حروف مصادر و ماضی به بعض دیگر در مضارع و امر در کلام پارسی؛

دستور دهم در بیان جواز تبدیل هر یک از حروف بیست [و] چهارگانه به حروف دیگر از آن؛

دستور یازدهم در بیان حروف مفرده که در اوایل و اواخر کلمات به جهت افاده کردن معانی گوناگون درآوردند؛

دستور دوازدهم در بیان حروف و کلماتی که از برای حسن و زینت کلام درمی‌آورند که به هیچ وجه به معانی دخلی ندارد؛

دستور سیزدهم در بیان معانی حروف و کلماتی که به جهت حصول معانی گوناگون در آخر کلمات درآوردند؛

دستور چهاردهم در بیان چگونگی املا است که ارباب قلم و نویسندگان را به کار است؛

خاتمه در بیان بعضی از حکایات و کلمات موعظه و نصیحت و لطایف حکمت‌انگیز پارسی از متقدمین نظماً و نثراً.

مؤلف مأخذ خود را ذکر نمی‌کند. تنها مأخذ دستوری که چند بار نامش در کتاب آمده قوانین دستگیری غلام دستگیر است که در صفحات ۱۰ و ۴۰ و ۴۶ و ۶۱ به نقل مطالب آن پرداخته و در سه مورد از این چهار مورد گفته او را رد کرده است. قوانین دستگیری نیز در حیدرآباد دکن نوشته و در سال ۱۲۷۱ قمری در همانجا چاپ شده و احتمالاً به همین دلیل مؤلف با آن آشنایی داشته است. از کتابهای

صرف و نحو عربی یک بار از الفیه ابن مالک بیتی را نقل کرده (ص ۳۱) و یک بار نیز به مناسبت تقدیم و تأخیر در کلام از «کتب نحو عربی و معانی بیان» نام برده است. مثالهای کتاب همه از شعرای ایرانی و ندرتاً از شعرای ساکن هند است. مثالها از این بزرگان است: حافظ (مکرراً)، سعدی (چندبار)، فردوسی (دوبار)، کمال الدین (یازده بار)، سنایی، انوری، امیر خسرو، خاقانی، رشید و طواط، باباطاهر، ازرقی، نظامی، قآنی، مولوی، فرخی، مجد همگر، جمال الدین سلمان، امامی، صائب، یغما، آصفی، امید، جلال اسیر، نظیری، قائم، فغانی، میرزای نشاط، شهید [ی] قمی. وی تنها یک بار مثال نثر از گلستان سعدی می آورد (ص ۳۲). چند مثال نیز در ص ۵۳-۵۲ نیز از ساخته های خود او است.

مطالبی که مؤلف در کتاب می آورد همانها است که در کتابهای لغت و دستوری که در هند نوشته شده و همه آنها در قوانین دستگیری جمع شده آمده است. مثلاً در مورد وجه تسمیه زبان پارسی می نویسد: «زبان پارسی منسوب است به پارس پسر پهلوی این نوح علیه السلام که در عهد خود پادشاه آن مرز و بوم بوده و ملک پارس به اسم او موسوم شده و بعضی پارس را پسر عامور ابن یافت ابن نوح علیه السلام دانند و فارس معرب پارس است. عربان را عقیده آن است که پارسیان از نسل بدرام ابن ارفحشد ابن نوح علیه السلام اند و ایشان ده نفر بوده اند شجاع و دلاور و سوار، از آنکه عربان سوار را فارس گویند لهذا بدین نام موسوم شده اند». این مطلب تقریباً به عین عبارت - با اندکی تفاوت - در مقدمه برهان قاطع (ص ط) آمده و با تغییر اندکی در مقدمه فرهنگ جهانگیری نیز هست. در قوانین دستگیری (ص ۱۶۵) نیز نقل شده، اما عبارت مؤلف ما بیشتر با عبارت برهان قاطع هماهنگ است. همچنین در مورد دری می گوید: «آن است که در کلمات به هیچ وجه نقصان نباشد، مثل ابریشم و اشتر و اشکم و اسپند و امثال اینها. پس از این قرار بریشم و شتر و شکم و سپند دری نباشد بلکه پهلوی است» (ص ۶). این مطلب نیز در سه کتاب مذکور آمده، رک. برهان، ص ی؛ جهانگیری، ص ۱۶؛ قوانین دستگیری، ص ۱۶۶، اما عبارات متن ما به برهان نزدیکتر است، زیرا مثالهای جهانگیری با قوانین

مطابقت دارند و مثالهای متن ما با برهان. ذیل کلمه پهلوی نیز در سه متن گفته شده که منسوب است به پهلوی به معنی شهر، اما در متن ما به شعر زیر از فردوسی استشهاد شده که فقط در قوانین آمده و در دو متن دیگر نیست:

ز پهلوی برون رفت کاوس شاه ز هر سو همی گشت گرد سپاه

بدین ترتیب معلوم می شود که مؤلف مطالب خود را از منابع مختلف گرفته که احتمالاً برای رعایت اختصار به آنها اشاره نکرده است. با این همه به نظر می رسد که وی خود نیز در مسائل دستوری صاحب نظر بوده و به نقل صرف مطالب دیگران نپرداخته است. چنانکه قبلاً ذکر شد وی در سه مورد به گفته های صاحب قوانین دستگیری ایراد گرفته است. در مورد شواهد نیز به نظر می رسد که وی خود مستقلاً آنها را از متون استخراج کرده و احتمالاً بعضی از آنها را از قوانین گرفته است. زیرا صرف نظر از شواهد فردوسی و سعدی و حافظ و نظامی و صائب و بعضی شعرای دیگر، بیشتر شواهد او با شواهد منقول در قوانین متفاوت است. در قوانین علاوه بر شعرای ایران - که از بعضی از آنان در متن ما شاهد نیامده، مانند ناصر خسرو و ابن یمن - از عده ای از فارسی سرایان هند شاهد نقل شده که در متن ما از آنها چیزی نقل نشده است. نقل شاهدی از یغما (متوفی در ۱۲۷۶) در متن ما گواه استقلال این متن است. پیداست که مؤلف قبل از سفر به هند با اشعار او آشنا بوده است.

درباره اشتراک عنوان با کتاب میرزا حبیب اصفهانی نیز باید گفت یا این اشتراک صرف تصادف است، یا اینکه مؤلف در سفر خود به روم نام این کتاب را شنیده بوده و موضوع آن را می دانسته و نام کتاب خود را از آن اقتباس کرده است. آنچه مسلم است هیچگونه شباهتی بین مطالب این دو کتاب دیده نمی شود و وی قطعاً کتاب میرزا حبیب را نخوانده بوده است و اصلاً بسیار بعید است که کتاب میرزا حبیب به هند رسیده باشد. دستور سخنی که جزء مآخذ نهج الادب دیده می شود به احتمال قوی همین کتاب است نه کتاب میرزا حبیب.